

امین: چهارصد و هفتاد و سه ... چهارصد و هفتاد و چهار ... چهارصد و هفتاد و پنج (صدای زنگ موبایلش) سلام گوشی ... چهارصد و هفتاد و شش ... چهارصد و هشتاد و هفت آه .. بازم اشتباه شمردم باز از اول باید بشمرم ... سلام چیه؟

فرزاد: سلام ... چی شده ... چرا اینقدر عصبانی هستی؟ ... چیرو میشمردی؟

امین: هیچی بابا ... ای معلمونم خوب مارو گذاشته سرکار ... از صبح یک مگس پاشو نداشته تو این پارک چه بشه آدم ... از سر بیکاری داشتم درختایه پارکو میشمردم که به لطف تماس بی جای جنابعالی برای دفعه دوم بازم اشتباه کردم

فرزاد: اشکال نداره تا سه نشه بازی نشه (خنده)

امین: چیه مسخره میکنی ... جلوی معلم وقتی همه تحقیقاشونو آوردنو ما دوتا دست خالی بودیم اونوقت نوبت خنده منم میشه ... البته همراه با گریه بر خودم

فرزاد: حالا صبر داشته باش هنوز تا ظهر خیلی مونده

امین: نه اصلا من میخوام بدونم ای چه جور تحقیقی بود دیگه؟! ... تا به حال ندیده بودم ... تازشم اگه کسی بیاد و من بتونم باهاش سر صحبتو باز کنم چی بپرسم ...

بگم ببخشید آقا کلمه غدیر شما رو یاد چی میندازه؟! ... خوب این که خیلی مسخره است ... خوب همه میدونن دیگه ... مخصوصا اینکه دو سه روز دیگه تا غدیر بیشتر نمونده ... به هرکی بگی غدیر میفهمه که منظورمون عید غدیره دیگه!

فرزاد: چه میدونم ... آقا معلم هیچ کاری رو بی حکمت نمیگه ... حتما حکمتی هست توش که برای این تحقیق نصف نمره پایان ترمو گذاشته

امین: توجی؟ از صبح چیکار کردی؟ (امین میرود و روی نیمکت می نشیند)

فرزاد: هیچی تویه این پارکیم که من نشستم هنوز کسی رو پیدا نکردم تا بتونم برم باهاش صحبت کنم، فقط یک پیرزن به تورم خورد که هرچی بهش میگفتم مادر جان میدونی غدیر چیه میگفت: (ادای صدای پیرزن را در آوردن) چی ننه جون ... فقیر ... نه من فقیر نیستم! منم که دیدم بنده خدا متوجه نمیشه با یک سر تکون دادن به منزله تشکر خودمو راحت کردم

امین: هه هه ... دیدی نوبت خندیدن ما هم رسید آقا فرزاد!

فرزاد: اِ! یکی داره میاد فعلا خداحافظ .. خداحافظ

امین: برو ... برو بینم چیکار میکنی

امین و فرزاد دو رفیق هستند که معلمشان برای امتحان پایان ترم تحقیق داده است که نصف نمره پایان ترمشان است.

در صحنه امین را می بینیم که با فرزاد به صورت تلفنی در حال صحبت کردن است.

شخصیت ۱: یک فرد شهرستانی

شخصیت ۲: یک مهندس عمران خالی بند هست که دو تا زن دارد.

شخصیت ۳: یک فرد وسواسی است که از بیمارستان فرار کرده.

شخصیت ۴: شاعر می باشد.

شخصیت ۵: دکتر می باشد.

۱: غلط کردی ... بیشعور ... آره ... آره ... برو گمشو ... چی فکر کردی؟ ... فکر کردی مو خلم ... هرکار خواستی بکنی ... سر مارم کلا بذاری یه آبم روش ... نیگا کن ... مو ۱۰ تایه مئه تور تشنه میبرم سرآبو بر می گردونم ... چی فکر کردی؟ ها! ... ها! چی؟ ... تو مال ای حرفا نیستی ... بکن اگه راست میگی ... ها بکن ... مور از چی میترسونی ... ها بکن ببینم چیجوری مکنی ... بچرخ ... بچرخ ببینم آخر عاقبت چی میشه ... آره ... برو گمشو ... آه ... مرتیکه آشغال

(میره روی نیمکت میشینه و امین بهش خیره نگاه میکنه)

هه ... چرا ایطوری نگا مکنی .. مشکل داری؟ ... جونت مخواره؟ ... هی ... بله دیگه ... ننه بابا با هزار بدبختی نون در بیارن بعدش که چی؟ هیچی؟ چارقورتونیمتونم باقیه ... شما بچه ها که اصا حالیتان نیست ... از خروس خون صبح تا بوق شب سگ دو میزنم ... جون میکنم ... به عشق کی؟ ... به عشق چی؟ میری خنه عوض ایکه سلامت کنن ... یه لیوان آب خنک بدن دستت ... هنوز پات به در خنه نرسیده میگن بابا پول ... بابا پول ... یکی نیست بگه مگه مو اسمم پوله ... ها؟ مگه مو اسمم پوله؟

امین: چی بگم والا!

۱: یاد قدیما بخیر ... بابام میومد خنه هنوز پاش به دم در نرسیده بود یکیمان میرفتیم جوراباش در میووردم ... او یکی دیگمانم میرفت تنبونشه میاورد ... امین: تنبون؟!!

۱: ها دیگه ... همو بیجامه ر مگم ... حالا چی؟ ای وقت روز آمدی توی پارک لنگاته انداختی رو هم که چی؟ ها؟ که چی؟

امین: راستش یک سوال ازتون داشتم که مربوط میشه به یک تحقیق که معلمون بهمون داده

۱: (خودشو درست میکنه و قیافه میگیره) خب بپرس دیگه

امین: ببخشید لطف میکنین بگین که کلمه غدیر، شما رو یاد چی میندازه؟

۱: ا ... خیلی سوال فلسفی رفت کارم سخت شد

امین: نه خلیلیم سخت نیست ... غدیر دیگه ... همون که این روزا زیاد دربارش صحبت میکنن غدیر دیگه!

۱: ها ... سر کار گذاشتی مو ر ها ... نکنه دوربین مخفیه ... ها؟!

امین: نه ... گفتم که تحقیق مدرسمونه

۱: ها پس همو ... مو ر سرکار گذاشتی

امین: ای بابا هرچی من میگم شما باز حرف خودتو میزنین

۱: ای ادا اصولا بذار کنار راست برو سر اصل مطلب

امین: ادا اصول کجا بود آقا ... ما الان سر اصل مطلبیم

۱: ... بیا ... نگفتم ... سر کاریه ... ای نسل شماها آدم بشو نیستن ... برو یره حال

ندارم ... برو با هم قد خودت بازی کن

(۱ از صحنه میروود بیرون و امین از روی تعجب بدرقه اش میکند)

صحنه ۲:

شخصیت ۲: مهندس عمران

قیافه خیلی شیک

در پارک همراه می رود.

۲: زن، ببین دارم بهت چی میگم ... خسته شدم از دستت ... اعصاب سمپاتیکو پار سمپاتیکمو ریختی به هم چیه؟ ها؟ چیه؟ ای زن حسابی توی ۲۰ بار تماسی که از صبح گرفتی بهت گفتم که ... توی شرکت ... سرممم خیلی شلوغه ها صدای گنجشک؟! ... نه بابا ای مرادی کنارم داره سوت بلبلی میزنه ... گنجشک کجا بود نگفتم توهم داری صد بار گفتم برو خودتو به دکتر نشون بده ... یه قرصی چیزی بهت میده دیگه توهم نمیزی ... برو عزیزم برو بخواب دست از سر منه بچلیم بردار ... برو (تلفن را قطع می کند) (امین با تعجب بهش نگاه میکنه)

امین: بله!

۲: والا پسر جان هرچی بلا سرمون میاد از این هوایه آلوده یه ... همه توهم میزنن! زنه بنده خدا میگه تو الان تو پارکی! ... نه ... هم شما بگو من الان تو پارکم؟

امین: چی بگم والا ... ولی گمون کنم که ...

۲: نه ... من مطمئنم که از آلودگیه هوایه ..

امین: نه منظورم اینه که گمون کنم ...

۲: ای بابا من میگم مطمئنم ... تو میگی گمون کنم

امین: عذر میخوام ولی یک سوال داشتم ازتون

۲: سوال! چه سوالی؟!

امین: هیچی ... خیلی سخت نیست.... میخواستم بدونم که کلمه غدیر شما رو یاد چی میندازه؟

۲: خیلی شلوغه ... هر روز که از شرکت میام یه نیم ساعتی تو ترافیکش گیر میکنم

امین: تو ترافیک غدیر؟!

۲: آره دیگه پل شلوغیه

امین: آهان ... نه نه ... منظورم پل غدیر نیست ... منظورم ...

(تلفن ۲ زنگ میزند)

۱: ... یه لحظه خفه شو ... سلام عزیزم ... خوبی ملوسکم ... پدرجون چطورن؟ ...

مادر جون چطور؟ ممنونم ... لطف داری عزیزم .. نه ... شرکت ... آره ... یه پروژه

برج بهم خورده ... حسابی درگیرشم ... نه بابا ... ۲۰ طبقه که برای من با همسر

آینده ای مته شما افت داره ... صحبت روی ۵۰۰ طبقه است ... آره .. آفرین ...
حدودا دو برابر برجهای دوقلوی آمریکا ... البته اصلا با اونا قابل مقایسه نیست ها ...
اینایه چیز دیگه ان ... حالا ول کن ... خودت چطوری عزیزم؟ ... حسابی برات تنگ
شده خوشگلم ... دلمو میگم دیگه! دلم برات تنگ شده ... کی پیام ببینمت؟ باشه
خوبه ... نیم ساعت دیگه همون پارک همیشگی ... آره دیگه همون پارک همیشگی
(از روی صندلی بلند می شود)

راستی کجا بریم شام؟ رژیمم؟ آره راستش منم رژیم گرفتم ... میگم ها به خاطر
من یه بار موش شو... جون من یه بار موش شو .. هه آفرین باشه عزیزم میبینمت ..
خداحافظ ... نه اول تو قطع کن نه اول تو ... نه اول تو ... اول تو
(از صحنه خارج میشه)

امین: آه ... اینم که رفت

صحنه ۳:

(۳ آدمی و سواسی است که دستکش دارد و قبل از اینکه روی نیمکت بشینند اونجا را چند بار تمیز میکند)

۳: جای کسی که نیست جانم؟

امین: نه ... خواهش میکنم ... بفرمایین

۳: ممنونم جانم ... ببخشید شما قبلا اینجا نشسته بودین؟

امین: نخیر

۳: پس چرا من احساس میکنم اینجا کثیفه؟

امین: یعنی منظورتون اینه که جایی که من بشینم کثیف میشه؟

۳: نه عزیزم ... من اصلا چنین جسارتی نکردم ... منظورم این بود که جایی که شما

نشسته باشید، کثیف تر از جایی که که شما نشسته باشید!

امین: این که همون شد ... شیطونه میگه!

۳: عذرخواهم جناب ... شما امروز دستتھاتونو شسته بودین؟

امین: بله؟ دستامو ... بله

۳: و قبل از اینکه بیاین به پارک غسل کرده بودین

امین: غسل؟! من فکر میکنم که شما ...

۳: یعنی میخواین بگین که شمایی که روی صندلی ای که من نشستم نشستید،

قبل از اومدن به پارک غسل نکردین؟

امین: ببخشید من متوجه نمیشم غسل باید می کردم؟! نکنه غسل، به نیت رفتن

به پارک؟

۳: بله دقیقا

امین: شما دیگه شورشو در...

۳: اون میگفت ... من باور نمیکردم

امین: کی چی میگفت اونوقت

۳: دکتر رو میگم ... اون دکتره که همش میاد تو تلویزیون حرف میزنههمون

مگفت که ۹۰ درصد مردم دنیا مشکل دارن منظورمو میفهمی که کدوم مشکلو

میگم ...

بچه: وَس...

۳: بله دیگه مشکل روانی رو میگم ... خیلی سخته آدم با اینگونه افراد که البته تو

جامعه زیادن ارتباط داشته باشه (اشاره به امین میکند) ... چنڊش آورہ ...
امین: آھا ... بلہ ... حالا کہ اینقدر شما در حق من لطف دارین امکانش هست کہ
ازتون یک سوال بپرسم؟

۳: پرس ولی روتو اون بر کن کہ ما رو نجس نکنی یه بار!

امین: استغفرا... ، آقا شما میدونین غدیر چیه؟

۳: بازم

امین: چی بازم؟

۳: بازم روتو بکن اونور تر

امین: بلہ ...

۳: خب؟

امین چی خب؟

۳: گفתי سوال داری!

امین: بلہ ... پرسیدم دیگہ! ... کلمہ غدیر شما رو یاد چی میندازہ ؟

۳: غدیر ... بلہ بلہ غدیر ... غدیر دیگہ بلہ ... غدیر خب مسلمہ دیگہ غدیر

غدیرہ نکنہ! ها؟! نکنہ منظورت اون تیمارستانِ روانیہ کہ اسمش غدیرہ ...

ها؟ نکنہ تو از اونجا فرار کردی ها! وایستا ببینم ... کجا میری وایستا ببینم ...

کجا در میری ... هو

(امین فرار میکند)

۳: بلہ ما باید ہمیشہ خونسرد و تمیز باشیم، آرامش داشته باشیم ... سعی کنیم

با مشکلات کنار بیایم

(یک توپ میاد و میخوره بهش)

بلہ بچہ بیشعور نفہم بی تربیت کثیف نجس بی موالات توپ نجس کثیف تو بہ

من میزنی ... حتما توپتو قبل از اومدن بہ پارک استریلش نکرده بودی ها؟ ... ها؟

(از صحنہ خارج میشود)

بیا ببینم ... با توام ... اون مادر ...

صحنه ۴:

امین: (وارد صحنه میشود) مردک مریض بود ها! ... خدا شفارش بده ایشالا داشت ما رو دستی دستی دیوونه میکرد

(۴ وارد صحنه میشود)

۴: دگر از روی تو من شرمگینم ... ماه بسان روی تو میدرخشد و ستاره ها با رویای تو شب تا صبح را چشمک زنان به انتظار مینشینند... آفتاب، اگر گرمای مهر تو نبود تاب رخ نمایی در آسمان دلم را نداشت و من ... اینجا روی این کره خاکی سالهاست منتظر شنیدن آواز مرغابی گونه تو بر لبهای همیشه خسته ات نشسته ام خب اینم از این ... دیگه تموم شد

به ... (پشت سر امین می زند) سلام آقا پسر گل گلابی ... میگم امروز خیلی هوا خوبه ها ... آخه فصل پاییز همینش خوبه دیگه ... نه گرمه ... نه سرد .. برای ما شاعرها هم که فصل شلوغ کاریمونه ... هی تراوش میکنه ... هی تراوش میکنه
امین: چی تراوش میکنه اونوقت!؟

۴: شعر دیگه ... هی تراوش میکنه ... بعدشم ترشح میکنه تو ذهن ما ... بعد از مجاری خروجیمون بیرون میزنه ... همچین با شدت بیرون میزنه که همیشه نگهش داشت ... یا حداقل به فکر کاغذ بود

بچه: منظورتون همون دستمال کاغذی یا دستمال توالته دیگه؟

۴: بی ادب .. هنوز مامان بابات بهت یاد ندادن با بزرگترت با ادب برخورد کنی؟ اصلا ببینم مگه تو نباید الان مدرسه باشی؟ ... چی شده؟ ها؟ از مدرسه اخراجت کردن بعد حتما روت همیشه بری خونه ها؟ بچه بی ادب بی فرهنگ تنبل بی نظم ... بیا بریم

امین: کجا بریم؟

۴: بریم مدرست پا درمیونی کنم تا راحت بدن

امین: مدرسه!

۴: آره دیگه پاشو ... حتما روت همیشه بری به مامان بابات بگی ... پاشو خودم میام باهات

امین: نخیر ممنونم ... نکه امروز پنجشنبه هستش مدارس تعطیلن

۴: راست میگی ... چرا به ذهن خودم نرسید

امین: حالا که همه چی به خوبی و خوشی تموم شد امکان داره تا یک سوال از

خدمتتون بپرسم؟

۴: بله بپرس

امین: بسیار عالی ... شما میدونین غدیر چیه؟

۴: بله که میدونم مگه میشه من به عنوان یک شاعر این مملکت ندونم غدیر چیه!

امین: خب خدا رو شکر بالاخره یکی پیدا شد که میدونه آخه میدونین آقا از صبح از هر کی میپرسم یا میگن نمیدونیم یا هم جواب سر بالا میدن که اونم یعنی نمیدونن ... خب بفرمایید

۴: چی رو؟

امین: همین که غدیر چیه؟ یا اینکه شما رو یاد چی میندازه رو دیگه!

۴: آها غدیر ... خیلی خوبه خیلی خیلی خوبه

امین: چی اونوقت خوبه؟

۴: همون غدیر رو میگم ... خیلی خوبه

امین: ببخشید من متوجه نمیشم چی خیلی خوبه؟ اگر لطف کنین یکم سطح

پایین تر در، حد من صحبت کنین بسیار ممنون میشم

۴: غدیر انواع داره ... ولی مشکلی که هست اینه که نکه ما الان تحریمیم دیگه وارد

نمیشه البته این ریشه داره در بحثهای اقتصادی و صندوق ملی پول که

نتونستن این مشکلو حل کنن ... فی المثل شما اگه دقت کنین اگه همین غدیر

توی بورس ارائه بشه، یک روزه سهامش به فروش میره ما یک بحث اقتصادی

در شاخه اقتصاد نوین داریم که میگه مواد خام صنعت ما باید جاست این تایم

باشه، یعنی اصلا ما نباید در مقوله صنعت از واژه انبارداری استفاده کنیم ... همین

آلمان

(۴ چشماشو بسته و داره توضیح میده و امین بلند میشه و آرام از کنار ۴ از صحنه خارج می‌شود)

۵: بله جناب ... شما یک قرص استامینوفن کدئین میندازین بالا ... بعدش دوز شیافتون رو هم از روزی ۲ تا به روزی ۶ تا تغییر بدین .. امیدوارم بعدش شاهد بهبود حال شما باشیم ... بله ۶ تا در روز ... خب اینکه کاری نداره هر روز ۲۴ ساعته ... ۲۴ تقسیم بر ۶ میشه ۴ ... یعنی به عبارتی شما باید هر ۴ ساعت یکبار اون عمل رو انجام بدین، البته بعضا دیده شده که یک عده هر ۶ تا شیاف و باهم استفاده میکنن بله بله ... خب این به خاطر اونه که ظرفیتشون بالاست ... میتونن ... شما همون ۴ ساعت یکبار استفاده کنین بهتره ... تا انشا ا.... بهبود حالتون رو در بر داشته باشه ... خواهش میکنم ... لطف دارید ... خدانگه دار ای خدا چقدر امروز هوا خوب شده ... خالی از هرگونه آلاینده ای که وارد ششهامون بشه حتما شما توی درسهاتون راجع به شش خوندین ... درسته؟
امین: بَ

۵: نمیدونم کدوم درستون بود ... ها علوم تجربی، و شیمیتون اگر دبیرستانی باشی راستی کلاس چندمی؟

امین: آ

۵: وایستا حدس بزنم .. اِاِ سوم راهنمایی یا اول دبیرستان؟ درسته؟

امین: نَ

۵: میدونستم درسته ... مگه میشه من اشتباه حدس بزنم ... من دکترم ... دکتر اورولوژی ... خوشبختم ...

امین: امکان داره ازتون یک سوال بپرسم؟

۵: بپرس

امین: شما میدونین غدیر چیه؟

۵: غدیر؟! ... پل غدیرو میگی؟

امین: نه!

۵: پس حتما منظورتون تیمارستانه غدیره ... درسته؟

امین: نه!

۵: خب راهنمایی کن ... تو جیب جا میشه؟

امین: نه!

۶: اسم ماشینه؟

امین: نه ... نه ... خب کمکتون میکنم ... یک روزه

۵: آها من فکر کردم یک شبه!

امین: نه منظورم اینه که یک مناسبت

۵: ها فهمیدم عید نوروزه؟

امین نه

۵: نکنه سیزده بدره!

امین: نه ... نه ... یک مناسبت مذهبيه!

۵: ها دیگه زودتر میگفتی ... همون روزیه که شله میدن

امین: شله؟!

۵: ها ... راستی اون بیست و دو بهمنه

امین: نخیر شما دارین اشتباه میکنین

۷: خب آها پس حتما روز عاشوراست؟

امین: نه نه ... اصلا میخواین ولش کنیم

۵: چی رو ولش کنیم؟ ... اینجا که نباید ولش کنیم ... هر چیزی جایی داره ... (در

گوشش میگه) باید بری تویه دستشویی ... میگم اصلا تو چرا این وقت روز اینجا

نشستی؟ نکنه مشکلی مریضی ای چیزی داری؟ ها؟ اگه مشکلی داری بگو ... ما

دکتر محرمیم .. بگو خجالت نکش

امین: ا

۵: بگو دیگه ... نکنه مشکل اورولوژی داری یا ... هوم ... حتما همینه! ... میگم نکنه

شب (در گوشش میگوید) داری ها؟!

امین: ا ... من ...

۵: (میپرد وسط حرفش) نگا کن عزیزم اینکه خجالت نداره ... کارش ۵ تا آمپوله به

انضمام ۴ تا شیاف ... البته مسهلم کمکت میکنه ... بذار برات نسخشو بنویسم ها ۴

تا شیاف روزی یکی ... شربت مسهل روزی ۵ قاشق آش خوری با ۵ تا آمپول ..

اینم امضا و اینم مهر ... بیا عزیزم ... دیدی اصلا خجالت نداشت ...

امین: ا (میگیره نسخه را)

۵: شد بیست و پنج هزار تومان ... البته قابل شما را هم نداره

امین: ها؟ (تمام پولای جیبشو در میاره یکم پول خورد داره)

۵: (پول خوردهای امین را از دستش میکشد) خب حالا چون تویی اینم کافیه ... روزت بخیر (امین بهت زده رفتن ۵ را نگه میکند)

صحنه ۱:

امین: کجایی فرزاد که سرم داره سوت میکشه
فرزاد: هیچی نگو که منم حالم بهتر از تو نیست ... یک چیزایی امروز دیدم و شنیدم که تا به حال اصلا تصور چنین چیزایی رو نمی کردم
امین: منو چی میگی! ... وقتی از هرکدومشون راجب به غدیر میپرسیدم فکرشون به همه جا میرسید الا روز عید غدیر
۱: (میاد و مینشیند روی صندلی) سلام یره ... خوب ما ر صبح سر کار گذاشته بودی ... دوربین مخفیتان تموم شد، ها؟!
امین: خدایا خودت به دادم برس
فرزاد: این دیگه کیه؟ چی میگه؟ دوربین مخفی کجا بوده؟ ها؟
امین: هیچی ... طبیعیش کن ... فقط بخند ... به روت نیار
۱: (دستش را از بینی اش در می آورد و به سمت امین می گیرد) آقا بفرمایین در خدمت باشیم
امین: شما بفرمایید خدمت از ماست
۲: سلام آقا ... بالاخره پلوشو که پیدا کردی؟
امین: سلام عرض شد ... بله .. بله
۲: خب به سلامتی
فرزاد: آدرس پل جایی رو میخواستی
امین: نه بابا ... پل کجا بود ... داستان داره ... بعدا برات تعریف میکنم
۲: (رو به ۱) آقا اینجا بشینم که مزاحمتون نیستم؟
۱: نخیر خاش مکنم ... بفرما
۲: قربانتون ... شرمنده با خانمم قرار گذاشتم ... خانما هم که هیچ موقع سر وقت جایی نمیان!
۳: ببخشید آقا شما قبلا اینجا نشسته بودین؟
۱: نه یره بشین بذار باد بیاد
۳: من مطمئن باشم دیگه؟
۱: بله آقا اونجا کسی ننشسته بود شما بفرمایید
۳: (رو به ۲) ببخشید شما غسل کردین که؟
۱: هو یره مگم بشین سرجات داری اعصاب مور خط خی مکنی ها ... بتمرگ

۲: حالا شما آقا خودتونو ناراحت نکنین ... بنده خدا که منظوری نداشت

۱: خب لاجون زرزیادی میزنه ... بحث منکراتی مکنه

۲: حالا بفرمایید ... آقا شما هم بفرمایین ... بله، اینجا هیچ کس ننشسته بود و همه

ما به انضمام تمام آدمای این پارک امروز قبل از او مدن به پارک غسل کردیم ...

شما خیالتون راحت باشه

۳: خب خدا رو شکر

فرزاد: ای دیگه کیه؟

امین: هیچی نگو ... برات بعدا تعریف میکنم

۴: سلام پسر گلم ... بالاخره رفتی مدرستو

فرزاد: چی میگن ایشون امین جان؟ مدرسه؟ کدوم مدرسه؟

امین: هه (رو به فرزاد) هو ساکت باش ... بله جناب ... ممنونم از راهنماییتون ...

همونجا صبح رفتم مدرسه

۴: گفتم منم بهتون که ... سختش گرفته بودی کوچولو (محکم پشت سر امین می زند) ...

(رو به کسانی که روی نیمکت نشسته اند) دوستان من مزاحم نیستم اینجا بشینم که؟ ... یه

چند تا قافیه داره میاد بیرون ... با اجازتون

۳: ا ... چی داره میاد بیرون؟ ... اینجا رو به گند نکشید آقا!

۲: گند کجا بود ... منظورشون قافیه ی شعر بود ... درسته جناب؟

۴: بله ... با اجازه شما

۲: من عاشق شعر و شاعری هستم

۵: سلا پسرم ... شیافا که اثرشو کرد جانم؟ (چهار انگشتش را به نشانه شیاف نشان می دهد)

امین: سلام ... بله ... ممنون ... بسیار عالی بودن (به پشتش اشاره می کند)

۵: بایدم اثر می کرد .. من دکتر حاذقی هستم ... با اجازتون

امین: بفرمایید .. راحت باشین

فرزاد: امین اینا تو رو از کجا میشناسن؟

امین: گفتم بهت دیگه ... صبح تا حالا از چند نفر راجب به سوال تحقیقمون

پرسیدم

فرزاد: خب پس حتما به نتایج خوبی رسیدی

امین: راستش منم موندم ... هیچ کدومشون به چیزی که ما دنبالش بودیم حتی

اشاره هم نکردن

فرزاد: چی بگم والا ...

امین: یواش یواش دارم به حرف تو میرسم که این پروژه ای رو که معلمون داد حکمتی داشته

فرزاد: حکمتش همین بوده دیگه ... همین که بفهمیم چقدر اطرافیانمون آماده هستن

امین: آماد چی؟

فرزاد: آماده یاری مولاشون ... آماده دفاع از حق سرورشون ... آماده ی یک یا علی گفتن نه تنها با زبان بلکه با عملشون

امین: ما چی؟ ... آیا واقعا آماده ایم ... یا ما هم مثل اونا فراموش کردیم

فرزاد: این همون امتحانیه که آقا معلم همش ازش حرف میزنه ... امتحان سخت ... میگفت خیلیا فکر میکنن باید بشینن و دیگران از دینشون دفاع کنن ... نه ... تو این دور و زمونه که دشمنامون با تمام قوا با سلاحهای فکری و عملیشون از همه طرف به دین و اعتقاداته ما حمله ور شدن ... هممون باید دست به کار بشیم ... وظیفه خودمون بدونیم که از اعتقادات قلبیمون دفاع کنیم

امین: این درست مصداق نگه داشتن آتش در کف دسته ... که اگر میخوای دیندار بمونی و یاور مولات باشی، کارت خیلی سخته و باید کمر همت ببندی و یک یا علی بگی تا جرات نکنه هر نامرد و بی ناموسی تا به عقیدت حمله کنه
فرزاد: تازه دارم حرفاشو می فهمم ... یعنی هیچکدوم از اینا از غدیر اطلاعی ندارن؟
امین: اگرم داشته باشنم، اینقدر سرگرم زندگی معمول خودشون شدن که چی بگم

فرزاد: امین یک فکری دارم ... نه نگو!

امین: چه فکری

فرزاد: بیا حالا که اینا همشون یک جا جمع شدن بریم و براشون درباره غدیر صحبت کنیم

امین: نه بابا ... برای اینا؟!!

فرزاد: بله البته با کمال ادب و احترام، و بخوایم ازشون تا چند دقیقه به حرفای ما گوش کنن ... مطمئن باش جواب میگیریم

امین: باشه ... هرچی تو میگی

فرزاد: بخواه از خود آقا تا کممون کنه ... بسم ... الرحمن الرحیم

امین و فرزاد: سلام مجدد آقایون ... خوب هستین که ... چند لحظه خدمتتون

عرضی داشتیم ... مزاحمتون که نیستیم؟

همه: نخیر ... نخیر ... بفرمایید

فرزاد: عرض کنم خدمتتون که

(امین و فرزاد: با صدای پایین در حال حرف زدن با همه و پخش افکت پایانی و تاریک شدن دیمری صحنه)

.....